

شوڪ صورتی

نویسنده:

عشیرت کتیرای



نشر بید

۱۳۹۹

سرشناسه	کتیرایی: عشرت، ۱۳۴۷-
عنوان و نام پدیدآور	شوگ صورتی/نویسنده عشرت کتیرایی.
مشخصات نشر	تهران: نشر بید، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۱۱۳ ص: مصور (رنگی)، ۵/۱۲x۵/۴۱ س.م.
شابک	۲۸۰۰۰ ریال 4-715968-978-622
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبیا
موضوع	کتیرایی، عشرت، ۱۳۴۷ - - خاطرات
سبب	سرطان - بیماران - - خاطرات
موضوع	Cancer -- Patients -- Diaries
رده‌بندی	۶۱۰ R۶
رده‌بندی دیوینی	۹۹۴.۵۸۱۵/۶۱۶
شماره کتابشناسی ملی	۷۰۰۵۳

شوگ صورتی

نویسنده: عشرت کتیرایی

• چاپ اول: ۱۳۹۹ • شمارگان: ۳۰۰ نسخه • ناشر: بید

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۵۹-۶۸-۴

قیمت: ۲۸,۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر محفوظ است.



نشر بید

تلفن: ۰۹۱۸۳۶۳۰۱۳۱ - ۴۴۲۴۲۷۵۱

۱	مقدمه
۱۳	شوک صورت
۷۱	و اما بعد
۸۳	خاطرات
۹۳	باز خورد
۱۰۳	موضوع انشا
۱۰۹	شعر «رقص رازقی‌ها در جاده امید»

آدم‌ها همیشه دوست دارن جاودانه باشن. حالا هر کسی به نوعی. یکی جاودانگی رو در عمر زیاد میبینه و یکی در اسم و رسم. یکی در پیشبرد علم میبینه و یکی در سپردن روحش در کوچه پس‌کوچه‌های باریک، لابلای زمین‌های خاکی پایین شهر و تو سرح و سفید دولایه، تا کم کم برسه به آوردن افتخار پیروزی در جهان. یکی هم جاودانگی رو در گود زورخونه میبینه و پیشکش کردن رسم پهلوانی و مرام مردانگی و یکی در پروردن یک انسان در دامن لطیف و محبت زنانگی.

بچه که بودم مدام مثل خیلی از بزرگان، اسمم جاودان بمونه. مثل پدرمان کورش، مثل خیام و سررنا، سی مثل مادام کوری و انیشین و کریستوفر مارلو و یا حتی به جاودانگی اطاق شماره بیست و سه در هتل آتلانتیک که جهان پهلوانی را در خود جا داد که همیشه تا ابد زنم سرور ماند، حتی اگر ترتیب شماره‌ها را عوض کرده باشند. یا صادق هدایت که گرچه عمر کوتاهی داشت؛ اما یک عمر رو برای من جاودانه کرد با آن سبک اثرگذار و اسرارآمیزش که عظمت و قدرت تصویرسازی و تجزیه تحلیل آسیب‌های اجتماعی رو به ظرافت درین و پرمحتواترین نحو ممکن بیان میکنه. هر بار که کتابهایش رو میخونم، مدام سوییچ میشم فقط و فقط بنویسم و بنویسم و بنویسم...

میدونستم که عمر، تمام شدنیه. ولی جاودانه بودن در گرو نام نیکی هست که انسان از خودش باقی میذاره و راهیه که سرلوحه آیندگان خواهد بود تا به ابد...

با گذر زمان این آرزوهای دوران کودکی در من داشت کمرنگ‌تر میشد که یک زمان به خودم آمدم و دیدم که دارم می‌نویسم. نه به خاطر جاودانگی، بلکه

فشارهای زندگی و مهاجرت و دوری و دلتنگی. این موارد اونقدر در من تحولات عمیقی بوجود آورده بود که احساساتم رو فقط می‌خواستم با تمام وجود فریاد بزنم و این دردهای درونی رو به بیرون بریزم. ولی شخصیت صبور من، آرامش همیشگی خودش رو با آوردن این همه جوش و خروش بر روی کاغذ حفظ کرد و شد یک ران برای دل خودش. به همین سادگی. هر چه که در ذهنم در تلاطم بود رو روی کاغذ می‌آوردم و بعد با صدای بلند برای خودم می‌خوندم. کج و معوج بودن و ساده و حتی پیش از افکار اما برای خودش دنیایی بود پر از فریاد. فریادی از جنس سکوت که فقط روی کاغذ صدایش شنیده می‌شد. فریادی از درد غربت، فریادی از جنس بی‌کسی، دلتنگی، اشک، آه بیخود تلخ، مرگ غرور که در افتاده بود بر خاکی که وطن نبود.

اولین واژه‌هایی که در غربت سیمی در ذهنم مدام رژه می‌رفتند اینگونه بر روی کاغذ آمدند و تحقیر شدنم در اداره مهاجرت را به تنه‌م کردند:

«سراب آرزو»

همه ما به سرابی دلخوش

آرزوها همه پر رنگ و بدیع

دل‌ها همه سودای خیال

و کسی نیست که با گوش حقیقت دانی

بشنود آواز دهل را از دور

و از این اوج صدا